

اتحاد جماهیر شوروی از انقلاب فروپاشی به اضمحلال

منوچهر بصیر

انقلاب قدرت از طبقه کارگر به بورکراسی حزبی برخلاف تاکیدی که مارکس بر محوریت طبقه کارگر در شکل‌گیری پدیده سوسیالیسم داشت، استالین نقطه ثقل قدرت را از طبقه کارگر به بورکراسی حزبی منتقل کرد. محور قرار گرفتن حزب، طبیعتاً مرادف با حاکمیت سیاسی دولت اتحاد جماهیر شوروی بود. استالین در تشریح اندیشه بین‌المللی می‌گفت: "بین‌المللی، یعنی اطاعت بی‌چون و چرا از اتحاد جماهیر شوروی". نکته ظریف در این نحوه استدلال این بود که اتحاد جماهیر شوروی، ماهیتی جز حزب کمونیست نداشت و این حزب نیز چیزی جز اعمال اراده استالین و جریان حامی او نمی‌توانست باشد.

عقب‌ماندگی فکری در جامعه و تصفیه‌های حزبی

تروتسکی بر این اعتقاد بود که علت ظهور استالینسم، عقب‌ماندگی فرهنگی توده‌های مردم در صدر انقلاب بود، زیرا در روسیه عصر تزارها، داشتن سواد اختصاص به طبقات ممتاز اجتماعی داشت. تروتسکی به این قانونمندی عام در جامعه اشاره می‌کرد که خاستگاه دیکتاتوری، توده‌های ناآگاه و عقب‌نگاه داشته شده‌ای هستند که جهل و ترس در درون آن‌ها نهادینه شده است. این بافت اجتماعی به استالین اجازه می‌داد که بدون نگرانی از واکنش جامعه، تحت عنوان دیکتاتوری پرولتاریا، نخبگان اجتماعی و اندیشمندان را حتی در درون کمیته مرکزی حزب کمونیست تصفیه کند. ژورس مددوف، در پژوهشی به نام در پیشگاه تاریخ، به طور مستند و با آمار و ارقام، قتل عام روشنفکران و حزم‌گرایی نظام سیاسی شوروی را در بر خورد بسا مسایل داخلی و خارجی نشان داده است.

جنگ جهانی دوم و جنگ سرد

پیمان سیاسی استالین با هیتلر یکی از اشتباهات فاحش او در عرصه سیاست خارجی بود. هیتلر با مره‌جستن از این پیمان علاوه بر قلع و قمع حزب کمونیست آلمان (اسپارتاک) و سایر احزاب کمونیست، این فرصت را یافت که با خیالی آسوده خود را برای تهاجم به شوروی تجهیز کند. در این میان، ژنرال‌هایی چون "توخاچفسکی" که خطر حمله آلمان نازی را خاطر نشان کرده بودند، بی‌درنگ از مقام خود خلع یا اعدام شدند. حمله برق‌آسای آلمان به شوروی، هزینه‌های سنگینی بر این کشور تحمیل کرد و به های بسیار سنگین ۲۵ میلیون کشته و زخمی و معلول تمام شد. چون این کشور از مهلکه جنگ جهانی دوم خارج شد، بی‌درنگ در چالش جنگ سرد قرار گرفت. پیوسته تحت فشار قرار گرفتن اتحاد جماهیر شوروی می‌توانست حاکی از حساسیت بلوک غرب به ادامه حیات سیاسی این کشور باشد. جنگ

قرن نیستم، با ظهور اتحاد جماهیر شوروی آغاز شد و با سقوط آن پایان گرفت. بعد از فروپاشی تفسیرهای گوناگون درباره آن ارایه گردید که بسیاری از آن‌ها آلوده به حب و بغض بوده است. پیش از آن که به اصل بحث وارد شوم، ذکر این نکته ضروری است، امروز که حداقل ده سال از سقوط اتحاد شوروی و فروپاشی بخش اعظم جهان سوسیالیست می‌گذرد، نه تنها هیئتی اساسی در زندگی آن مردم پیدا نشده است، بلکه به گواه آمارها، این جوامع بیش از پیش با فقر و تورم دست به گریبان شده‌اند، تا آن جا که گورباچف گفت: "غرب در این جا دیگر حرق برای گفتن ندارد!"

بررسی پدیده فروپاشی و روش شناخت ما

برای بررسی ظهور و فروپاشی هر پدیده‌ای، هیچ راهی جز ارزیابی علمی و برخورد نظام‌مند با آن پدیده نیست. در روش شناخت علمی، "تک سبب بینی" یا نگرش یک بُعدی به پدیده مورد مطالعه مردود است. وقت در ارزیابی پدیده پوسیدگی دندان به عوامل متعددی از جمله عدم رعایت بهداشت دهان و دندان، نوع تغذیه، ویژگی‌های ژنتیک، شرایط زیست و ... برخورد می‌کنیم، چگونه می‌توانیم در ارزیابی پدیده اتحاد جماهیر شوروی ادعا کنیم که نظام سوسیالیستی در اثر یک عامل مثلاً اندیشه مارکسیسم یا وجود دیکتاتوری یا بحران اقتصادی دچار فروپاشی شده است؟ این نحوه برخورد، ساده کردن مطلب و فرار از ارزیابی جدی و ریشه‌ای است.

روسیه ضعیف‌ترین حلقه انقلاب سوسیالیستی

پلخانوف، یکی از صاحب‌نظران مارکسیسم در روسیه، معتقد بود که روسیه باید ابتدا به مرحله بورژوازی برسد و سپس به مرحله انقلاب سوسیالیستی بماند. اما بلشویک‌ها به رهبری لنین، انقلاب را برخلاف نظریه مارکس از ضعیف‌ترین حلقه کشورهای اروپایی که بافتی نیمه فئودال داشت آغاز کردند. منشویک‌ها معتقد بودند که لنین به قول خود در زمان تشکیل مجلس مؤسسان وفا نکرد و در واقع به جای انقلاب، دست به کودتا زد. البته شاید بتوان گفت حلقه با منشویک‌ها بود، زیرا لنین پارلمان‌گرایی را روش بورژوازی تلقی می‌کرد و آن را "رأج خانه‌ای" می‌دانست که از منافع بسوزوزوی دفاع می‌کند. این نحوه نگرش به پدیده پارلمان، زمینه‌هایی را پدید آورد که بعدها استالین روش سیاسی خود را بر آن استوار کرد و در واقع تزارسم جدیدی را در روسیه شکل داد. بر این اساس، روشی که در پیروزی انقلاب روسیه به کار گرفته شد شاید تا حد زیادی معلول رشد ناپختگی این کشور برای تحقق یک نظام سوسیالیستی بود.

کارگر به بورکراسی حزبی منتقل کرد. محور قرار گرفتن حزب، طبیعتاً مرادف با حاکمیت سیاسی دولت اتحاد جماهیر شوروی بود.

سرمایه‌داری جهانی با جمع‌بندی از روش‌های اجتماعی و اقتصادی خود، تحت فشار شعار سوسیالیسم، امتیازات زیادی را به طبقات فرودست اجتماعی واگذار کرد. بر این اساس، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نمی‌تواند نفی‌کننده ضرورت‌هایی باشد که موجب شکل‌گیری و تداوم آرمان‌های سوسیالیستی شده است.

سرد، اتحاد جماهیر شوروی را وادار می‌کرد که به جای پرداختن به بازسازی اقتصادی، به صرف بودجه‌های هنگفت برای دفاع از خویش همت گمارد. شاید بتوان جنگ سرد را که با پروژه جنگ ستارگان به اوج خود رسید، یکی از علت‌های اصلی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق دانست، به ویژه آن که حاکمیت شوروی به جای روی آوردن به راهکارهای مناسب‌تر، عملاً به این رقابت پرهزینه تن داده بود.

احزاب غیر مستقل در بلوک شرق بعد از شکست آلمان در جنگ دوم جهان، احزاب کمونیست اروپای شرقی نه با حمایت مردم بلکه توسط ارتش سرخ به حاکمیت رسیدند. در واقع، برخلاف نظریه مارکس، حرکت‌هایی از بالا به پایین شکل گرفت. در این میان حرکت متفکران چون "دوبچک" در چکسلواکی سابق سرکوب شد و به این جریان‌ها اجازه داده نشد که سوسیالیسم را در این کشورها بومی کنند. در واقع اگر مانو نیز تابع فرامین استالین شده بود، انقلاب چین هیچ‌گاه به ثمر نمی‌رسید؛ چرا که برخلاف تأکید استالین بر محور قرار گرفتن طبقه کارگر در چین، مانو طبقه دهقان را پایگاه انقلاب قرار داد. با چنین وضعیتی طبیعی بود که انسجام بلوک شرق، نه به عنوان یک ساز و کار درونی، بلکه تابعی از سیاست‌گذاری‌های دولت شوروی باشد، بدون آن که بتوانند با تشخیص نیازهای ملی و بومی خود، زمینه‌های تحقق سوسیالیسم را فراهم کنند. ارزیابی خط‌مشی حزب توده در ایران نیز تابع همین استراتژی کلان اطاعت از برادر بزرگتر بود که ارزیابی‌های صدمات و بازتاب‌های منفی آن نیاز به کار دیگری دارد.

پیش از این، ارزیابی زمینه‌های ظهور اندیشه سوسیالیستی در اروپا و تأثیری که در قرن معاصر حتی بر کشورهای بلوک سرمایه‌داری گذاشت، ایجاد می‌کند که این پدیده فراتر از یک تحول سیاسی مورد ارزیابی قرار گیرد. بعد از انقلاب کبیر فرانسه و پیروزی بورژوازی، هنگامی که طبقه کارگر به رهبری "بابوف" مطالبات خود را از انقلاب طلب نمود، با خشونت سرکوب شد و بابوف نیز به قتل رسید. این رویداد از آن جهت حایز اهمیت بود که مشخص کرد نظام بورژوازی نمی‌تواند بدون چشم‌داشت به منافع خود، با آزادی و عدالت اجتماعی برخورد کند. کمون پاریس، اعتصابات کسارگری و جنبش‌های اجتماعی که جای پای آن را در ادبیات معاصر می‌توان جست‌وجو کرد، زمینه‌های شکل‌گیری انقلاب اکتبر روسیه را به خوبی نشان می‌دهد. بعداً نیز سرمایه‌داری جهان با جمع‌بندی از روش‌های اجتماعی و اقتصادی خود، تحت فشار شعار سوسیالیسم، امتیازات زیادی را به طبقات فرودست اجتماعی واگذار کرد. بر این اساس، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نمی‌تواند نفی‌کننده ضرورت‌هایی باشد که موجب شکل‌گیری و تداوم آرمان‌های سوسیالیستی شده است. شاید بسیاری از صاحب‌نظران اجتماعی انتظار نداشتند که در دوران یک تازی اندیشه لیبرالیسم، به یکباره فضا‌هایی در سياتل، واشنگتن و سایر نقاط جهان بر علیه روند جهانی‌سازی سرمایه شکل گیرد. از این رو جا دارد که بدون پیش‌داوری‌های ایدئولوژیک، ظهور و سقوط بلوک شرق مورد ارزیابی کارشناسانه قرار گیرد.

برخلاف تأکیدی که مارکس بر محوریت طبقه کارگر در شکل‌گیری پدیده سوسیالیسم داشت، استالین نقطه ثقل قدرت را از طبقه

